

گزارش ویژه شماره ۴۳
خشونت معرفتی آمریکا علیه ایران



بسمه تعالی
موسسه آینده پژوهی جهان اسلام
گزارش ویژه شماره ۴۳
خشونت معرفتی آمریکا علیه ایران

عسگر صفری

پژوهشگر موسسه آینده پژوهی جهان اسلام

مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تغییرات قابل توجهی در روابط ایران و ایالات متحده آمریکا ایجاد شد. چرا که پس از انقلاب در ایران گفتمان جدیدی بر این کشور حاکم شد که بسیار متفاوت از گفتمان مد نظر آمریکا و کشورهای غربی بود. در واقع با تغییر هویت ناشی از انقلاب، سیاست داخلی و خارجی ایران نیز متحول گردید. رویکرد معناگرایانه و فرهنگی انقلاب اسلامی؛ ساختارهای معنایی و مفاهیم بین الاذهانی مشترکی همچون نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، ظلم ستیزی، استکبار ستیزی، عدالت خواهی، حمایت از مستضعفین و جنبش‌های آزادی بخش، حمایت و دفاع از مسلمین و ملت‌های ستم دیده را تولید و باز تولید کرد و این باور قوی که اسلام برای همه جنبه‌های زندگی بشر برنامه سعادت دارد، همه حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی را متحول ساخت. باز تولید مفاهیم و انگاره‌های سیاسی-مذهبی توسط دستگاه‌های متعدد به هویت ایران قوام بخشید و مهم‌ترین عنصر هویتی جمهوری اسلامی را استکبار ستیزی و مشخصاً آمریکا ستیزی قرار داد.

در مقابل ایالات متحده آمریکا نیز از زمان شکل‌گیری این گفتمان در ایران با به کارگیری ابزارهای مختلف همچون حمایت از گروه‌های داخلی معاند با جمهوری اسلامی، حمایت از کشور ثالث در جنگ علیه ایران، سعی در ایجاد انقلاب مخملی؛ تحریم‌های سیاسی و اقتصادی گسترده تلاش داشته است تا گفتمان انقلاب اسلامی را در حاشیه نگه دارد. با این حال اقدام جدیدی که به ویژه از سال ۲۰۰۱ به بعد از سوی ایالات متحده برای مواجهه با گفتمان انقلاب اسلامی اتخاذ شده پروژه ایران‌هراسی است که از طریق آن آمریکا تلاش داشته است در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را به عنوان یک تهدید جهانی معرفی کند. با به کارگیری این پروژه آمریکا تلاش کرده است که از طریق تهدید آمیز جلوه دادن ماهیت انقلاب اسلامی و همچنین اهداف سیاست خارجی ایران، این کشور را منزوی کند و به راحتی بتواند اهداف و منافع منطقه‌ای خود را در بیشتر نقاط جهان پیگیری کند. این تلاش آمریکا برای ممانعت از شنیده شدن گفتمان

انقلاب اسلامی مصداق کاری است که دولت‌های استعماری در کشورهای مستعمره انجام می‌دهند. یعنی مشخص کردن یک حوزه مشخص عمل و تفکر برای گروه‌های تابعه و جلوگیری از شکوفایی آن‌ها. در ادبیات ضد استعماری از این کار اغلب به عنوان خشونت معرفتی یاد می‌شود.

خشونت معرفتی

اصطلاح خشونت معرفتی توسط گایتری چاکراورتی اسپیواک (۱۹۸۸) ساخته شده است. اسپیواک این اصطلاح را در کتاب خود به نام "آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید" به کار برده است و آن را به عنوان روشی برای نشان دادن سکوت گروه‌های به حاشیه رانده شده می‌داند. البته ایده معرفت را اولین بار میشل فوکو در کتاب تاریخ جنون به کار برده و سپس آن را در کتاب نظم اشیاء توسعه داد. مطابق تعریف فوکو معرفت یک ساختار و یا رمزگذاری ناشناخته‌ای است که شکل‌گیری دانش در یک دوره خاص را تعیین می‌کند. به عنوان مثال در دوره رنسانس معرفت حاکم "شباهت" بود که جایگزین ساختارهایی مانند "نمایندگی" و "طبقه بندی" در عصر کلاسیک شده بود. در عصر مدرن نیز انسان به عنوان هدف دانش معرفی شد. انتقادی که اسپیواک به فوکو دارد این است که وی تولید دانش به وسیله امپریالیسم را فراموش کرده است که نوعی خشونت است. وی همچنین عقیده دارد که فوکو توانایی روشنفکران غربی را برای نمایندگی دیگران را یک فرض بی‌چون و چرادر نظر می‌گیرد. به نظر اسپیواک خشونت معرفتی بخشی جدایی‌ناپذیر از استعمار است زیرا نه تنها سیستم‌های دانش بومی را با طرح معرفت‌شناسی‌های اروپایی تضعیف و یا از بین می‌برد، بلکه با اعلام دانش غربی به عنوان تنها "حقیقت" موجود سعی در انکار دیگر دانش‌ها دارد. برای مثال اسپیواک عنوان می‌دارد یکی از اثرات استعمار این است که با وجود آن، توانایی صحبت کردن و شنیده شدن دانش‌های مختلف از بین می‌رود که مصداقی از خشونت معرفتی است.

به عقیده اسپیواک معرفتی که از طریق استعمار تولید می‌شود ساختار یکپارچه‌ای از ادعاهای نظری را تولید می‌کند که عمدتاً بر یک بخش خاصی از دانش تأکید دارد و تنها به آنها امتیاز می‌دهد. بنابراین خشونت معرفتی در جهت نشان دادن این بعد استعمار است. موضوع خشونت معرفتی مربوط تولید دانش و این موضوع است که چگونه قدرت و تمایل به آن تولید دانش را مشروط می‌کند و به طرز ناخوشایندی از طریق یک روش مکانیکی سعی در مطیع‌سازی قربانی خود دارد. این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که قدرت شامل و یا ناشی از دانش باشد. اختلافات تاریخی نیز در این فرایند ایجاد و یا برجسته می‌شود تا از این طریق دانش‌های بالقوه دیگر نادیده گرفته شوند. خشونت معرفتی اشکال مختلفی می‌تواند به خود بگیرد. برای مثال یک ارتباط پنهان یا آشکار با دانش افراد محروم می‌تواند به شکل‌گیری استعمار یا تغییر شکل دانشی منجر شود که مطابق خواست دانش مسط است. علاوه بر این، "تسخیر دانش‌های دیگر برای اهداف شخصی خود و اعمال فشارهای هژمونیک بر دانش یا پیروان آن می‌تواند به سکون، تضعیف یا از بین رفتن بنیان‌های دانش‌های دیگر منجر شود.

نکته حائز اهمیت در مورد نوشته‌های اسپيوک این است که وی خشونت معرفتی را بیشتر در مورد اقدامات دولت‌های استعماری در جهان سوم به کار می‌برد. عملکرد امپریالیسم در این گونه جوامع تولید نوعی از گفتمان مسلط از طریق تایید و حمایت از باورها، ارزش‌ها و هنجارهای مسلط و جهانی است. مفهوم خشونت معرفتی اسپيوک در جهان سوم مبتنی بر روشی نمادین نیست که بیشتر نشان دهنده جنبه‌های پیرامونی شکل‌گیری معرفت، بلکه حاکی از اعتقاد وی به وجود چنین پدیده‌ای در متن و باطن تاریخ استعمار است که به زعم وی بیشتر سلطه‌گر و بهره‌بردار است. خشونت معرفتی یکی از شوم‌ترین و در عین حال قابل پیش‌بینی‌ترین اثرات استعمار را توصیف می‌کند که عبارت است از نقض اساسی‌ترین روشی که شخص یا مردم خود را از آن طریق می‌شناسند". گفتمان استعمار از طریق تولید شماتیک و الگویی دانش و رمز گشایی برای خود، موضوع شکل‌گیری و فرایند گسترش خود را حاکم می‌سازد. طبقه‌بندی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی امپریالیست مبتنی بر مفروضات معرفت‌شناختی دوره روشنگری است که از نظر ماهیت مطلق و بود و بر ایجاد "دیگری عینی" تمایل دارد.

شکل‌گیری و خلق دیگری یکی از بنیان‌های اصلی برای تحمیل جهان بینی دوره روشنگری بر سایر جهان بینی‌ها است که در مورد میراث‌های فرهنگی و اجتماعی وجود دارد. دیگری استعمار شده‌ای که به عنوان یک مقوله معرفت‌شناختی تولید شده هرگز نمی‌تواند بیگناه باشد و به وسیله شبکه قدرتی محصور می‌شود که از طریق بازنمایی دیگر مرزهای خود را شکل می‌دهد. تاریخ هژمونیک تحمیل شده باعث می‌شود دیگری در فرهنگ و تاریخ خود به یک زندانی منفعل تبدیل شود. از دید اسپيوک دیگری استعمار شده، یک موضوع ساخته شده ناشی از قدرت/گفتمان استعماری غربی است که در آن غرب به عنوان سوژه قصد دارد کنترل دیگری را حفظ کند. در واقع گفتمان خود مبدأ و کلی که از طریق قدرت امپریالیستی گسترش می‌یابد الگویی را القا می‌کند که کلیشه غرب را بازتولید می‌کند. دیگری که از این طریق ایجاد می‌شود معمولاً ویژگی‌هایی دارد که عمدتاً منفی است، خودی که وجود ندارد و به طرز نابسامانی با فرایند نابودی معرفتی روبرو است. بنابراین در بسیاری از طرح‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و غیره استعماری دیگری به عنوان پدیده تحریف شده جهت اثبات حقانیت دولت استعماری معرفی می‌شود. به عنوان مثال برای شکل‌دادن به دیگری اروپا گام‌های اساسی در جهت از بین بردن مولفه‌های معرفتی که منجر به تولید ایدئولوژی، دانش، قانون و غیره می‌شد برداشته شد.

در کل با استفاده از خشونت معرفتی اسپيوک به دنبال نشان دادن این موضوع است که چگونه دانش یا معرفت‌شناسی غرب برای توجیه خشونت سیاسی و نظامی اعمالی علیه فرهنگ‌های غیرغربی مور استفاده قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر اسپيوک به دنبال نشان دادن این موضوع است که چگونه دولت‌های استعماری از طریق تلفیق دانش و قدرت و از طریق شکل‌دادن به گفتمان‌های مختلف سعی در حفظ سلطه خود دارند و اجازه نمی‌دهند صداهای دیگر شنیده شوند. دولت استعماری با استفاده از قدرت مالی، رسانه، دانشگاه و همه آن چیزهایی که در اختیار دارد مانع از ظهور جهان بینی‌های

جدید می‌شود. به عنوان مثال اسپيواک در انتقاد از امپريالسم غرب عنوان می‌دارد که دانشمندان غربی همیشه خود و دانش خود درباره فرهنگهای شرقی به را ابزارای درجهت توسعه و تحول آنها معرفی می‌کنند. با این حال دانش در مورد جهان سوم همیشه با علاقه سیاسی و اقتصادی غرب ساخته می‌شود. کارهای اسپيواک بیشتر در حوزه مطالعات مربوط به زنان است و اینکه در اثر حضور استعمار در کشورهای جهان سوم و دانشی که از طریق آنها شکل گرفته این بخش از جامعه مورد غفلت قرار گرفته است. با این حال می‌توان از آن برای توضیح برخی دیگر از دانش و گفتمان‌های دیگری که از سوی دولت‌های استعماری و امپریالستی استفاده می‌شود و می‌توان آن را مصداقی دیگر از خشونت معرفتی در نظر گرفت استفاده کرده. یکی از این اقدامات شکل‌دادن به گفتمان ایران هراسی است.

ایران هراسی؛ خشونت معرفتی آمریکا علیه ایران

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شکل‌گیری نوع جدیدی از ساختار و گفتمان سیاسی در ایران، ایالات متحده با به کارگیری ابزارهای مختلف سعی داشته ایران و گفتمان انقلاب اسلامی را به عنوان "دیگری" معرفی کند. در طی این چهار دهه پس از انقلاب اسلامی سعی و تلاش بر این بوده است که این دیگری (ایران) به گونه‌ای به جهانیان معرفی شود که گویی تهدیدی برای کشورهای منطقه‌ای و جهانی است. در اجرای این کار، سیاست‌گذاران، مجریان دستگاه دیپلماسی، رسانه‌های گروهی، سازمان‌های مردم‌نهاد، بنیادها، شبکه‌های ارتباطی جمعی و اطلاع‌رسانی آمریکا همواره تلاش نموده‌اند از ایران یک چهره منفی و مخدوش بسازند. ایران را به عنوان حامی تروریسم، عامل بی‌ثباتی در منطقه و جهان، توسعه طلب و از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، توسعه نیافته و از لحاظ سیاسی ناقض حقوق بشر، مخالف آزادی بیان و حاکمیت قانون و نهایتاً غیردمکراتیک معرفی نمایند. همه این اقدامات در ذیل یک پروژه گسترده قرار می‌گیرد که از آن می‌توان به عنوان پروژه و یا در برخی متون، گفتمان ایران هراسی نام برد.

ایران هراسی برنامه راهبردی ایالات متحده و همپیمانان آن است تا ایران، تهدیدی بزرگ در منطقه و همچنین تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی تلقی شود و با ایجاد سیاست هراس و تغییر رفتار بازیگران نظام بین‌الملل در قبال ایران به دنبال تضعیف، تخریب و به حاشیه راندن جمهوری اسلامی ایران است. هراس یا فوبیا به معنای ترس یا بی‌زاری نامعقول از یک چیز است. کلمه "فوبیا" دو کاربرد کلی و متفاوت دارد، گاه در روانشناسی در مورد افراد به معنای نوعی بیماری به کار می‌رود و گاه در زمینه اجتماعی و در کنار اصطلاحات مربوط به ضدیت با اقوام و ملیت‌ها استفاده می‌شود. بدیهی است که مورد نخست فاقد دلالت سیاسی است ولی مورد دوم دلالتی سیاسی دارد. و این معنا، دقیقاً همان سناریویی است که آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن از طریق پروژه ایران هراسی با ایجاد خوف و هراس نظام بین‌الملل از ایران و همچنین حساس شدن نسبت به اقتدار و توانمندی‌های جمهوری اسلامی ایران دنبال می‌نمایند.

به عبارت دیگر ایران هراسی به سیاست‌هایی اطلاق می‌گردد که بر مبنای تئوری توطئه برای رسیدن به منافع خاص علیه این کشور با معرفی کردن ایران به عنوان تهدیدی برای کشوری خاص، منطقه جغرافیایی خاص، یا در شکل

بزرگتر برای امنیت یا صلح بین‌المللی مطرح می‌گردد. ایران هراسی اشاره به احساسات مخالف یا مخالفت با سیاستها، فرهنگ، جامعه، اقتصاد یا نقش بین‌المللی ایران دارد. علاوه بر این ایران هراسی اشاره به بی‌اعتمادی، نفرت، انزجار، حسادت، تبعیض، تعصب، نژادپرستی، کلیشه، ترس یا بیزاری به ایرانیان به عنوان یک گروه نژادی، قومی، زبانی، مذهبی پذیرفته شده در سراسر جهان دارد. گستره ایران هراسی می‌تواند از نفرت فردی تا تعقیب و آزار نهادینه شده متغیر باشد. همچنین گاه ایران هراسی با احساسات ضد ایرانی همپوشانی دارد. به طور کلی می‌توان محورهای ایران هراسی را در هفت محور خلاصه کرد که عبارتند از ۱. القای دسترسی ایران به جنگ افزارهای هسته‌ای ۲. پشتیبانی ایران از تروریسم؛ ۳. نقض حقوق بشر در ایران؛ ۴. القای تهاجمی بودن فناوری‌های دفاعی ایران؛ ۵. دخالت جمهوری اسلامی ایران در امور کشورها؛ ۶. اسلامی بودن نظام سیاسی در ایران؛

در همه این محورهای فوق نشانه‌هایی از خشونت معرفتی وجود دارد که در آن ایالات متحده آمریکا از طریق تحریف و یا دستکاری در دانش موجود در آن زمینه سعی داشته است بر یک بخش از خاص از گفتمان انقلابی ایران تاکید کند که آن هم در جهت تامین منافع خود یعنی معرفی ایران به عنوان دیگری تهدید آفرین بوده است. در ادامه به برخی از این خشونت‌های معرفتی در محورهای هفتگانه فوق اشاره می‌شود.

۱. القای دسترسی ایران به جنگ افزارهای هسته‌ای

از زمان مطرح شدن تلاش ایران برای دست یابی به توان هسته‌ای ایالات متحده آمریکا و رسانه‌های وابسته به آن سعی کرده اند از طریق به کارگیری ابزارهای مختلف اقدامات ایران را به گونه‌ای بازتاب دهند که نشان دهنده مقاصد غیرصلح آمیز ایران باشد. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۲ که بحث برنامه هسته‌ای ایران جدی‌تر شد پخش گزارشی از شبکه تلویزیونی سی ان ان و نمایش عکس‌های ماهواره‌ای از تاسیسات هسته‌ای ایران نقش موثری در افزایش حجمه‌های تبلیغاتی علیه ایران داشت. از آن زمان تاکنون در طی دوره‌های مختلف این روند به صورت منظم تکرار شده است. در همه این سال‌ها بیشترین تلاش ایالات متحده آمریکا و همه گروه‌های وابسته این بوده است که از طریق برجسته‌سازی و ارائه گزینشی اطلاعات در مورد برنامه هسته‌ای ایران آن را به گونه‌ای جلوه دهند که هرگونه اقدام ایران به عنوان تلاشی در جهت دست یابی به بمب اتم و در نتیجه دست یابی تروریسم به سلاح اتمی بازنمایی شود و از این طرق فعالیت هسته‌ای ایران به شکل تهدیدی علیه بشریت و صلح بین‌المللی نهادینه سازی شود. این اقدام مصداق همان کاری است در مطالعات پسااستعماری و بحث قدرت و دانش از آن به عنوان تحریف و یا دستکاری در شکل‌گیری دانش یاد می‌کنند.

در بحث برنامه‌هسته‌ای ایران فقط یک جنبه از این اقدام در سطح بین‌المللی برجسته می‌شود که آنهم بحث تهدید آمیز بودن آن است. این در حالی است که از بدو شروع برنامه هسته‌ای، ایران ضمن پایبندی به همه قوانین و مقررات بین‌المللی همواره آمادگی خود را برای هرگونه راستی آزمایی در جهت اهداف برنامه هسته‌ای خود اعلام کرده و دور طی



دوره‌های مختلف از طریق همکاری با نهادهای بین‌المللی از جمله آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، سازمان ملل و شورای امنیت صداقت خود را ثابت کرده است. علاوه بر این مقامات ایران و مهم‌تر از همه رهبری همواره تاکید داشته‌اند ایران هیچ‌گونه هدفی برای استفاده غیرصلح آمیز از این دانش موجود ندارد. با این وجود این بخش از فعالیت‌های ایران هیچ‌گاه در تصویر سازی ایران مد نظر قرار نگرفته و مورد غفلت قرار گرفته است، و این موضوع هم تا حد زیادی طبیعی است چرا که در بحث قدرت و نقش آن در شکل‌گیری دانش این یک روند عادی است و صرفاً آن دسته از اطلاعات مورد توجه قرار می‌گیرند که در جهت حفظ گفتمان حاکم مثمر ثمرباشند. به همین دلیل حتی زمانی هم که توافقات بین-المللی در زمینه برنامه هسته‌ای ایران حاصل می‌شود بازهم کشوری مانند ایالات متحده آمریکا به آن متعهد نمی‌شود و از اجرای آن سرباز می‌زند چرا که چنین توافقی نقش چندانی در بازتولید گفتمان تهدیدی که این کشور از ایران ساخته ندارد.

۲. پشتیبانی ایران از تروریسم؛

تروریسم بنا به ادعای آمریکا از مهم‌ترین معضلات جهانی به شمار می‌رود که همه دولت‌ها و ملت‌ها را تهدید می‌کند، اما تنها این ایالات متحده است که عزم جدی در مبارزه با آن دارد. در این میان کشورهایمانند ایران نیز تنها به رشد و گسترش تروریسم کمک می‌کنند. این ادعا در حالی است که یک نگرش تاریخی به اقدامات ایالات متحده آمریکا فقط در منطقه خاورمیانه و به ویژه از سال ۲۰۰۱ به بعد به خوبی نشان می‌دهد که چی دولتی واقعا سعی در مبارزه با پدیده تروریسم داشته و چه کشوری به شکل‌گیری و گسترش آن کمک کرده است. به عنوان مثال اقدامات ایالات متحده آمریکا پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ از جمله حمایت از رژیم‌های مستبد منطقه‌ای، حضور نظامی در منطقه، انتقال تسلیحات و حمایت‌های دیپلماتیک و اقتصادی از دولت‌های خاص در منطقه و همچنین استفاده ابزاری از گروه‌های افراطی از جمله القاعده، طالبان، ارتش اسلامی عدن و غیره از مهم‌ترین عوامل نزخ و گسترش گروه‌های تروریستی و بی‌ثباتی منطقه خاورمیانه بوده است. به این موارد عواملی همچون تجهیز نظامی و تامین مالی گروه‌های تروریستی، حمایت از دیکتاتورهایی که تروریست‌ها را تامین مالی می‌کنند، سیاست‌های امپریالیستی ایالات متحده برای تصرف منابع نفت و گاز کشورهای منطقه، زندان‌های مخفی و شکنجه، بی‌توجهی به اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشورهای منطقه، تلاش برای تغییر اجباری رژیم‌های منطقه، نظامی‌گری و حضور نظامی غیر ضروری را نیز باید اضافه کرد.

تروریسم و اقدامات تروریستی تعریف مشخصی دارد ولی با این حال ایالات متحده از طریق دستکاری در اینگونه تعاریف سعی در اتهام زدایی از خود و متحدان خویش دارد. ایالات متحده آمریکا برای اینکه هژمونی خود در منطقه را حفظ کند از طریق دستکاری و شکل دادن به گفتمان موجود در مورد تروریسم این فرصت را به دست می‌آورد که بازیگران و اهداف این اقدامات را تغییر دهد. به همین دلیل است که در تعریف ایالات متحده آمریکا از تروریسم



کشورهایی مانند ایران که مخالف هژمونی جهانی ایالات متحده آمریکا هستند به عنوان حامیان اقدامات تروریستی شناخته می‌شوند و بسیاری از کشورهای منطقه‌ای که ارتباط آنها با گروه‌های تروریستی مشخص و ثابت شده است به عنوان مبارزان علیه تروریسم خطاب می‌شوند. و باز به همین دلیل است که گروه‌هایی مانند حماس، جنبش آزادی بخش فلسطین و حزب الله که در جهت آزادی فلسطین و بازگردان حقوق مادی و معنوی مردم فلسطین و لبنان فعالیت می‌کنند به عنوان گروه‌های تروریستی شناخته می‌شوند و گروهی به نام داعش، القاعده و یا طالبان در بسیاری از موارد از لیست گروه‌های تروریستی آمریکا خارج می‌شوند و حتی آمریکا با آنها پای میز مذاکره می‌نشیند. به خاطر وجود چنین تحریفاتی است که ترور سردار سلیمانی که به زعم بسیاری از تحلیل‌گران منطقه‌ای نقش غیرقابل انکاری در از بین رفتن گروه‌های تروریستی داشت به عنوان اقدامی در جهت مبارزه با تروریسم قلمداد می‌شود.

۳. نقض حقوق بشر در ایران

بحث اصلی در اینجا وجود چشم‌اندازها و یا گفتمان‌های مختلف در مورد حقوق بشر و عدم تمایل کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده به پذیرش برخی استثنائات در مورد شاخص‌ها و یا موضوعات مطروحه در حقوق بشر از منظر حقوق بشر اسلامی و یا ایرانی است. کشورهای غربی به کرات ایران را متهم به نقض حقوق بشر می‌کنند و این درحالیست که بسیاری از مواردی که نهادهای حقوق بشری غرب آن را نقض حقوق بشر می‌دانند مطابق با اصول اسلامی و یا فرهنگ متفاوت ایران با غرب معنی و کارکرد متفاوتی دارد. با توجه به اینکه حقوق بشر در ایران از منظر اخلاقی و در عین حال ماهیت دنیوی آن درک می‌شود و ریشه در دین دارد در بسیاری از موارد متفاوت از برداشت غرب از حقوق بشر است ولی با این حال کشورهای غربی قائل به چنین تفاوتی نیستند و از شمولیت جهانی حقوق بشر غربی حمایت می‌کنند. آنها عقیده دارند که معیارهای حقوق بشر غربی این ظرفیت را دارند که به عنوان معیارهای مشترک برای همه دولت‌ها مورد استفاده قرار گیرند و بنابراین در صورتی که مغایرتی با این معیارها وجود دارد باید برداشته شود و نقض و یا رعایت موارد مربوط به حقوق بشر باید با توجه به معیارهای حقوق بشر غربی مورد قضاوت قرار گیرند. به همین دلیل است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران علیرغم تصویب بسیاری از اسناد حقوق بشری بین‌المللی و همچنین به اصلاح در قوانین مربوط به حقوق بشر همواره یکی از ناقضین این حقوق قلمداد می‌شود.

با مروری بر قطعنامه‌ها، گزارش‌ها و بیانیه‌های متعددی که در خصوص وضعیت حقوق بشر و نقض آن در ایران از اوایل انقلاب تا بحال صادر شده‌اند درمی‌یابیم که موارد ادعا شده نقض حقوق بشر در ایران در همه این اسناد از ابتدا تاکنون اولاً همواره مشابه و ثانیاً همه ساله با اندکی تغییرات تکرار شده‌اند. مهم‌ترین مواردی که در طی چند سال عمر نظام جمهوری اسلامی به عنوان نقض حقوق بشر از آن توسط ایران یاد شده عبارتند از: (۱) نقض دموکراسی (۲) خشونت علیه شهروندان (۳) تبعیض نسبت به اقلیت‌های مذهبی، آزار و اذیت بهائیان، شکنجه، اقدامات خودسرانه در بازداشت‌ها، عدم آزادی مطبوعات، نقض آزادی بیان، مجازات اعدام بیش از اندازه و فتوا علیه سلمان رشدی. این درحالیست که اکثر

این اتهامات بر اساس سنجش وضعیت حقوق بشر در ایران از طریق معیارها و استانداردهای غربی بوده و هیچ گاه به تفاوت‌های ارزشی که ممکن است بین فرهنگ غربی و اسلامی وجود داشته باشد توجه نشده است. این عدم توجه تا حد زیادی عمدی است. بدین معنی که در حوزه حقوق بشر نیز مانند سایرزمینه غرب و ایالات متحده آمریکا از یک گفتمان مسلطی حمایت می‌کند که در راستای تامین منافع خود باشد. متهم کردن ایران به نقض حقوق بشر بیشتر از آنکه ماهیت حقوقی داشته باشد سیاسی، است. به همین دلیل است که شاهد رفتارهای دوگانه از سوی آمریکا در قبال مسائل حقوق بشری هستیم. از یک سو پیوسته در حال ایراد اتهام به نقض حقوق بشر در سراسر جهان است اما در عمل منافع و سیاست‌های این کشور بر حقوق بشر کاملاً برتری دارد. به دیگر سخن، سیاست‌های این کشور موارد نقض یا رعایت حقوق بشر را تعیین می‌کند و در هر مورد حقوق بشر به دلخواه آنان تفسیر می‌شود.

۴. القای تهاجمی بودن فناوری‌های دفاعی ایران

مصادقی که از خشونت معرفتی آمریکا در مورد ایران در این بخش می‌توان به آن اشاره کرد این است که ایالات متحده آمریکا از طریق ابزارهای مختلف تلاش می‌کند که پیشرفت‌های نظامی ایران که در راستای افزایش توان دفاعی است را به عنوان تهدید جلوه دهد به عنوان مثال آمریکا هر ساله اقدام به انتشار گزارش‌های سالانه تهدیدات جهانی می‌کند که در آن تهدیدهای اصلی که امنیت ایالات متحده آمریکا و به تبع به زعم آن‌ها امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کنند معرفی می‌شوند. این گزارش حاصل برآوردهای کلان جامعه اطلاعاتی آمریکا است که شامل ۱۶ سازمان و نهاد مستقل و یا دفاتر و واحدهای اطلاعاتی وابسته به سازمان‌ها می‌شود. یکی موضوعاتی که در این گزارش‌ها توجه ویژه‌ای به آن می‌شود بحث توان دفاعی ایران است. در این گزارش‌ها تلاش می‌شود پیشرفت‌های نظامی ایران که در راستای صیانت از امنیت و ثابت داخلی است و بسیاری از کشورهای دیگر نیز به تامین آن اقدام می‌کنند به عنوان تهدید معرفی شوند. به عنوان مثال گزارش ۲۰۱۹ در سرفصل "تسلیحات کشتار جمعی" بر تهدید موشکی تاکید کرده و می‌نویسد، برنامه موشک‌های بالیستیک ایران که شامل بزرگترین زرادخانه موشک‌های بالیستیک در منطقه است کماکان تهدیدی برای کشورها در سراسر خاورمیانه محسوب می‌شود. فعالیت ایران بر روی یک پرتابگر فضایی، از جمله سیمرغ، زمان بندی رسیدن به موشک بالیستیک بین قاره ای را کوتاه تر می‌کند. گزارش ضمن تاکید بر قدرت موشکی ایران بر این نکته تاکید دارد که؛ حملات ایران به گروه‌های ضدانقلاب در کردستان عراق و همچنین حمله به داعش در سوریه با موشک‌های بالستیک، نشاندهنده افزایش دقت موشک‌های ایران و همچنین قابلیت ایران در استفاده از پهپاد به طور همزمان با موشک‌های بالیستیک بوده است.

این گزارش‌ها معمولاً در سرفصل‌های مختلف از جمله تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، گروه‌های سازمان یافته بین المللی، امنیت انسانی و غیره است تنظیم می‌شوند و جالب اینجاست که در همه این سرفصل‌ها اسمی از ایران به عنوان

تهدید برده می‌شود به عنوان مثال در گزارش سال ۲۰۱۹ بیش از ۷۰ بار، از ایران به عنوان تهدیدی برای امنیت ایالات متحده سخن به میان آمده است. اقدام به تولید دانش در این زمینه و همچنین دستکاری در مورد اطلاعات باعث شده است افزایش توان دفاعی ایران همواره از سوی کشورهای منطقه به عنوان افزایش توان تهاجمی ایران تلقی شود. که البته خود این بازنمایی از توان دفاعی ایران به عنوان تهدید ابزاری برای فروش تسلیحات به کشورهای منطقه بوده است. فروش اسلحه سهم مهمی در صنعت نظامی ایالات متحده دارد، بخشی که بیش از ۱ میلیون نفر به طور مستقیم در آن اشتغال دارند، و ۳ میلیون نفر دیگر نیز به صورت غیر مستقیم در این زمینه فعالیت می‌کنند. بسیاری از کشورهای منطقه خریداران عمده تسلیحات از آمریکا هستند و علاوه بر این بسیاری از منابع انسانی نیروهای نظامی و دفاعی آن‌ها نیز از طریق آمریکا و کشورهای غربی تامین می‌شود که در وابستگی زیادی را به لحاظ نظامی به وجود آورده است. این وابستگی ناشی از همان تسلط گفتمانی در مورد تهدید است که ایالات متحده آمریکا به آن دامن زده و از آن حمایت می‌کند. تولید؛ انحراف و یا دستکاری در گفتمان امنیتی موجود در منطقه خاورمیانه از سوی ایالات متحده آمریکا باعث گردیده است که موضوعات امنیتی و بازیگران آن نه بر مبنای شناخت دقیق از تحولات منطقه بلکه ناشی از برون داد نقش آفرینی بازیگران خارجی باشد.

۵. دخالت جمهوری اسلامی ایران در امور کشورها

از زمان شکل‌گیری انقلاب اسلامی به توجه به آرمان‌های انسانی و جهانشمول آن همواره این اتهام علیه ایران وجود داشته است که این کشور از طریق ارسال ارزش‌ها و هنجارهای انقلابی خود به دنبال دخالت در امور سایر کشورهای منطقه بوده و تلاش دارد به بازیگر ژئوپلیتیکی اصلی در منطقه تبدیل شود. به ویژه از سال ۲۰۰۳ بعد حجم گسترده‌ای از مطالعات دانشگاهی و خبرهای رسانه‌ای ایجاد شده که ایران از طریق پروژه‌های بلندمدتی مانند هلال شیعه به دنبال ایجاد تغییر در ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه است. هلال شیعه یا مرزهای ژئوپلیتیکی شیعه شامل ایران به عنوان هسته اصلی و مجموعه‌ای از مناطق شیعه در کشورهای خاورمیانه مانند عراق، بحرین، عربستان سعودی و لبنان است. این اصطلاح هرچند برای اولین بار از سوی ملک عبدالله دوم پادشاه اردن مطرح شده اما گسترش و تبدیل شدن آن به یک گفتمان اصلی حاصل تبلیغات ایالات متحده آمریکا و همکای کشورهای منطقه‌ای مانند اسرائیل و عربستان سعودی بود. هدف از تبلیغ گسترده این گفتمان ایجاد شک و تردید در فعالیت‌های منطقه‌ای ایران و القاء این تفکر است که ایران از طریق همکاری کشورهای هلال شیعه در منطقه خاورمیانه به دنبال گسترش تسلط شیعه بر سنی است. همچنین ایران از این طریق به دنبال محدود کردن مرزهای ژئوپلیتیکی سایر کشورهای منطقه می‌باشد.

این درحالی است که هرچند در عالم نظریه امکان شکل‌گیری چنین فرضیه‌ای وجود داشته باشد اما در مقابل عمل امکان پذیر بودن آن وجود ندارد. به عنوان مثال بسیاری از کشورهایی که در حوزه هلال شیعی قرار دارند سنی و عرب

زبان هستند مانند سوریه، یا تنوع قومی و جمعیتی در آن زیاد است مانند لبنان، یا علیرغم ارتباط نزدیک با ایران سیاست‌های مستقل تری دارند مانند عراق. علاوه بر این کارشناسان مسائل خاورمیانه معتقدند که این عامل هویت ملی و نه دین یا ایدئولوژی است که به عنوان نیروی برای وحدت و همبستگی منطقه‌ای عمل می‌کند. امروزه، مسائل خاورمیانه بیشتر حول محور خواسته‌های فرهنگی، سیاسی و ژئوپلیتیکی هویت می‌چرخد، به عنوان مثال، فارس‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، کردها، و اینها اساساً به دلیل زبان مشترک، نزدیکی سرزمینی و ریشه‌های تاریخی تثبیت شده‌اند. بر این اساس، شیعیان عراقی، لبنانی‌ها و سوری‌ها ابتدا عرب و فقط پس از آن شیعه هستند. به همین دلیل بود که شیعیان عراق به طور فعال در جنگ رژیم بعثی علیه ایران حضور داشتند و آن را وظیفه ملی خود می‌دانستند.

مهمترین تهدیدهایی که گفتمان هلال شیعی برای ایران به وجود آورده است، عبارتند از:

۱. افزایش اختلاف‌های مذهبی میان تشیع و تسنن؛
۲. منحرف کردن انقلاب‌های منطقه از سوی حکام سنی منطقه و غرب؛
۳. تیره‌شدن روابط میان ایران و برخی از کشورهای منطقه؛
۴. اشاعه فرهنگ ایران هراسی و شیعه هراسی در منطقه؛
۵. افزایش رقابت تسلیحاتی در منطقه از سوی کشورهای عربی منطقه؛
۶. نفوذ و حضور گسترده آمریکا در منطقه؛
۷. تضعیف پایه‌های وحدت ملی میان شیعیان و سنیها در داخل مرزهای جغرافیایی ایران.

۶. اسلامی بودن نظام سیاسی در ایران؛

مسئله اصلی ایالات متحده آمریکا در ارتباط با اسلامی بودن نظام سیاسی در ایران بازگشت مجدد دین به عرصه سیاست و تاثیرگذاری آن بر امور داخلی و خارجی است که این امر مخالف با نظام عقیدتی و مبانی ساختار سیاسی غرب یعنی جدایی دین از سیاست است. در نظام فکری غرب به طور کلی دین در نظام سیاسی و اجتماعی جایگاه اساسی ندارد و از این رو نظام‌های لیبرالستی به لحاظ ماهیت و ساختار دولت هیچگونه تعهد و مسئولیت ویژه‌ای در این زمینه نخواهند داشت و نقش سرویس دهی حاکمیت در قبال نهادهای دینی همانند بخش‌های دیگر می‌باشد. هر چند در نظام‌های لیبرالی دین به طور کامل از اندیشه انسانی حذف نمی‌شود با این حال جایگاهی حداقلی در امور سیاسی و اجتماعی دارد و بخش محدودی از زندگی انسان با دین در ارتباط است. این درحالی است که امام خمینی (ره) با



تشکیل حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه و ارائه الگوی حکومت جمهوری اسلامی عملاً ثابت نمود که بین دین و سیاست ارتباط وجود دارد و این‌ها مکمل همدیگر هستند.

امام خمینی (ره) عقیده داشتند که جدای دین از سیاست شعاری استعماری است که در ابتدا بنی امیه و بنی عباس طراحان آن بوده و در این قرون اخیر این تز الحادی از سوی استعمار طرح ریزی و ترویج شد. و استعمار مبلغ این تز می‌باشد. امام خمینی (ره) برای اثبات وحدت و رابطه دین و سیاست علاوه بر اینکه به دلایل عقلی و نقلی موجود در قرآن و روایت استناد می‌کردند از برهان ماهیت دین اسلام هم برای اثبات این وحدت استفاده می‌کردند و آن هم بدین صورت بود که جامعیت دین اسلام تصور آن را بدون سیاست غیر ممکن می‌سازد. از دیدگاه ایشان اسلام دین سیاست است. مقام معظم رهبری نیز در طی سخنرانی‌های مختلف عنوان داشته اند که بعد از انقلاب تا امروز، شاید بیشترین حمله‌ای که به اصول فکری سیاسی نظام جمهوری اسلامی شده است، حمله به همین "عدم انفکاک دین از سیاست" بوده است.

ایشان همچنان بیان داشته اند که همه جای دنیا به این حمله کردند؛ امروز هم حمله می‌کنند. امروز کسانی در اطراف دنیا نشسته‌اند، کتاب می‌نویسند، مقاله می‌نویسند، به زبان‌های مختلف و در محیط‌های دور از ایران و در همه جای جهان، گفتار تلویزیونی ارائه می‌کنند؛ برای این که ثابت کنند دین از سیاست جداست. سبحان‌الله! این قضیه "عدم انفکاک دین از سیاست"، در شکستن هیمنه قدرت‌های ظالم و ناحق، چقدر نقش عظیمی دارد که ره‌ایش نمی‌کنند! روز به روز علیه قضیه «عدم انفکاک دین از سیاست» حرف گفته می‌شود، مطلب نوشته می‌شود. البته عده‌ای هم در داخل، گاهی مثل طوطی، که بی‌توجه، چیزهایی را تکرار می‌کند، مانند همان حرف‌ها را تکرار می‌کنند. البته بعضی هم اصلاً دلشان با بیگانگان است و دین را با کلیت خودش قبول ندارند. بنابراین در اینجا نیز مسئله اصلی عدم تمایل ایالات متحده آمریکا به پذیرش آن تفاوتی است که در گفتمان غرب وجود ندارد. ساختار نظام سیاسی ایران مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای دینی است و به تبع در بسیاری از موارد نقش و کارکرد متفاوتی با نظام سیاسی حاکم بر غرب و ایالات متحده دارد.

به عنوان یک جمع بندی می‌تواند استدلال کرد که اقدامات ایالات متحده آمریکا در قالب ایران‌هراسی باعث گردیده است که ایران و ماهیت انقلابی آن به عنوان یک تهدید منطقه‌ای و جهانی تلقی گردد. به عبارتی دیگر همانگونه که در بحث اسپيوک از فرایند شکل‌گیری دیگری مطرح شد، دیگری که از طریق دولت استعماری شکل می‌گیرد هرگز بیگانه نیست و عمدتاً با ویژگی‌ها منفی همراه است و بنابراین باید مرزهای مشخصی باید بین آن و دولت استعماری و حتی میان آن و دیگر هویت‌های موجود باید شکل بگیرد. بنابراین در چنین حالتی ایران نیز به عنوان دیگری معرفی شده است که بیگانه نبوده و دارای ویژگی‌های منفی است. در چنین حالتی شکل دادن به هویت ایران به عنوان دیگری از

طریق ابزارهایی مانند ایران هراسی باعث گردیده است که بسیاری از تلاش‌های ایران در جهت شکل دادن به صلح و ثبات منطقه‌ای از سوی کشورهای منطقه‌ای مورد استقبال قرار نگیرد. به عبارتی دیگر قدرت امپریالیستی ایالات متحده آمریکا از طریق تحریف دانش موجود در مورد ایران و انقلاب اسلامی باعث گردیده است که بسیاری از ظرفیت‌های آن که می‌توانست در رشد و شکوفایی تمدن اسلامی مثمر ثمر باشد مورد غفلت قرار گیرد. تحریف دانش موجود از ایران و تصویرسازی آن به عنوان تهدید باعث گردید است که حتی بسیاری از کشورهای مسلمان منطقه‌ای نیز به جای همکاری با ایران به عنوان یک کشور اسلامی با دولت‌های استعماری از جمله خود ایالات متحده آمریکا همکاری کنند که این امر پیامدهای مختلفی بر ساختار سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی منطقه داشته است. بنابراین این تلاش ایالات متحده آمریکا برای معرفی ایران به عنوان دیگری را می‌توان مصداقی از خشونت معرفتی مد نظر اسپواک در نظر گرفت.

منابع

- سلیمان زاده سعید، امیدی، علی، یزدانی، عنایت الله، (۱۳۹۷)، تحلیل سازه انگارانه ایران هراسی در سیاست خارجی آمریکا در دوران پس از برجام؛ فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۶، شماره ۲۴.
- حاج یوسفی، امیر محمد، اکبری، راضیه؛ عوامل موثر بر شکل‌گیری ایران هراسی در افغانستان و راه‌های مقابله با آن، مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سال چهارم، شماره ۷.
- حقیقی، علی محمد، همتی، فتحعلی، (۱۳۹۷)، مناسبات قدرت و اندیشه سیاسی لیبرالیسم ایرانی، ۱۳۵۸-۶۰، فصلنامه مطالعات منافع ملی، سال ۴، شماره ۱۴.
- زرغامی، برزین، شوشتری، سید محمود جواد، انصاری زاده، سلمان، (۱۳۹۱)، ژئوپلتیک شیعه، یا هلال شیعه؛ پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۴۶، شماره ۱.
- نظری، علی اشرف، (۱۳۹۷)، دگرسازی هویتی و برساخته شدن تصورات از اسلام و ایران در غرب؛ ارائه راهبرد تحلیلی، مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سال چهارم، شماره ۷.

- Spivak, G. C. (1988). Can the subaltern speak? Can the subaltern speak? Reflections on the history of an idea,
- Barzegar, K. (2008). Iran and the Shiite crescent: Myths and realities. *Brown Journal of World Affairs*, Vol.15, No, 1.
- Bartels A., Eckstein L., Waller N., Wiemann D. (2019) Interlude: Epistemic Violence. In: *Postcolonial Literatures in English*. J.B. Metzler, Stuttgart.
- Azandehie, M. B., & Marjan & Kiani, V. (2014). A Critique on Shia Geopolitics Discourse; With Emphasis on Genealogical Approach. *Geopolitics Quarterly*, 9(1), 83-106.